



• در آمد

دوران فعالیت شهید هاشمی در کمیته از دوره‌هایی است که در باره آن کمتر سخن گفته شده است. در این گفتگو در این باره به تفصیل صحبت شده و این برهه از زندگی شهید مورد بررسی قرار گرفته است.

«شهید هاشمی، کمیته و جنگ» در گفت و شنود

شاهد یاران با محمدرضا رستمی

پا به رکاب‌تر از او ندیدم...

آشنایی شما با شهید هاشمی از کجا آغاز شد؟

با سلام و درود به امام شهید، تمام شهیدان، خدمتتان عرض کنم که تقریباً تظاهرات مردم به نقطه پایان خودش نزدیک می‌شد و چند روزی نمانده بود که امام از پاریس تشریف بیاورند که در حوزه شاپور سابق با مرحوم شهید مجتبی هاشمی آشنا شدم. ایشان انصافاً به صورت فعال کار می‌کرد و دوستانی که با دو طرف آشنا بودند و من با آنها صحبت می‌کردم، اذعان می‌کردند که شهید مجتبی هاشمی در سال ۴۲ که آغاز نهضت اسلامی بود، انسان فعالی بود.

در این اواخر که انقلاب در حال به ثمر نشستن بود، شهید هاشمی تمام کار و کسب را رها کرده بود و تمام وقت، در اختیار انقلاب بود. انقلاب اسلامی با کمک مردم و راهنمایی‌های رهبر انقلاب اسلامی به ثمر رسید و در روز ۲۳ بهمن، حکم کمیته‌های انقلاب اسلامی برای حضرت آیت‌الله مهدوی کنی صادر و از اواخر بهمن ماه، کمیته منطقه ۹ تهران که به اقرار تمام دوستانی که الان هم هستند بزرگ‌ترین منطقه بود، تشکیل شد. این کمیته به همت مرحوم آیت‌الله خسروشاهی، مرکب از ۱۶ استاد بزرگ بود و مسئولیت عملیاتی آن به عهده بنده واگذار شد.

با توجه به رشادت و شجاعت شهید هاشمی، ایشان را به سمت معاونت خود انتخاب کردم تا در زمان‌هایی که حضور نداشتم، ایشان به عنوان معاون بنده در منطقه انجام وظیفه کند. همین جا، جا دارد که که نام برهم از افرادی چون شهید هرنندی که مسئول کمیته شهید هرنندی و جزو شورای سرپرستی مرکزی منطقه ۹ بود، مرحوم حاج اسدالله تجریشی که قبل از انقلاب محکوم به حبس ابد شده بود و وقتی انقلاب پیروز شد، جزو کمیته منطقه ما

بود. یا حجت‌الاسلام والمسلمین خوانساری که نماینده مجلس و عضو این شورا بود و کارهای بازرسی را انجام می‌داد. منطقه ۹ بسیار وسیع بود و بیش از ۶۰۰ نفر پاسدار داشت که به صورت افتخاری کار می‌کردند.

شهید مجتبی هاشمی انصافاً در روزهایی که ضدانقلاب و ساواکی‌ها تعداد بسیار زیادی از مردم را می‌کشتند و هر روز ترورهای جدیدی صورت می‌گرفت، بسیار فراتر از منطقه عمل می‌کرد و واقعاً زندگی خود را فراموش

■ ■ ■

مرحوم خسروشاهی به من حکم معاونت عملیات کمیته ۹ را دادند. بنده هم از بین بچه‌ها افرادی را انتخاب کردم. نگاه که می‌کردم، از بین بچه‌ها کسی را پارکاب‌تر و آماده‌تر از شهید هاشمی ندیدم و او را به عنوان معاون خودم انتخاب کردم تا کارهای انتظامی را انجام بدهد.

کرده بود. او همچنان در خدمت انقلاب بود تا جنگ شروع شد.

تا شهریور ۵۹ که جنگ آغاز شد، هنوز ترورها شروع نشده بودند، بنابراین نوع عملیات‌ها متفاوت بود. در باره این عملیات‌ها توضیح بدهید.

اشاره خوبی داشتید. در آن موقع درگیری‌های ما در

زمینه خانه‌های تیمی بود. در اواخر ۵۹ و شروع ۶۰ که آغاز جنگ مسلحانه بود، بیشتر فعالیت‌ها روی ارادل و اوباش و وامانده‌های رژیم که گاهی اوقات می‌خواستند خودی نشان بدهند، متمرکز بود. شهید مجتبی با فعالیت شبانه‌روزی، اینها را دستگیر می‌کرد و می‌آورد.

قبل از پیروزی انقلاب، از دیوان‌نویسی‌ها و شعار دادن‌ها چیزی به خاطر دارید؟

خیر چیزی به یاد ندارم، ولی هر موقع دسته‌ای راه می‌افتاد، سید مجتبی یا گرداننده اصلی و یا جزو نفرات اصلی بود که دسته را به طرف جایی که از قبل مشخص شده بود، راه می‌انداخت. گاهی بعضی از بچه‌ها می‌ترسیدند و می‌گفتند: «آقا! فردا حکومت نظامی است»، ولی سید مجتبی اصلاً در این وادی‌ها نبود.

عده‌ای شهید را به عنوان معاون عملیاتی کمیته منطقه ۹ می‌شناختند و عده‌ای هم به عنوان معاون شما. آیا اصلاً حکمی وجود داشت؟

ببینید! وقتی امام دستور تشکیل کمیته‌ها را دادند، آیت‌الله مهدوی کنی به هر کدام از روحانیون برجسته مناطق حکمی را دادند و آقای خسروشاهی را هم با حکمی به عنوان مسئول تشکیل کمیته منطقه ۹ منصوب کردند. ایشان نیز افرادی را که می‌شناختند به عنوان معاونین خود انتخاب کردند. به من هم حکم معاونت عملیات را دادند. بنده هم از بین بچه‌ها افرادی مانند سردار غنچه‌ها و آقا مرتضی نجفی و... انتخاب کردم. نگاه که می‌کردم، از بین بچه‌ها کسی را پارکاب‌تر و آماده‌تر از شهید هاشمی ندیدم و او را به عنوان معاون خودم انتخاب کردم تا کارهای انتظامی را انجام بدهد.

رسمی و شهید مجتبی هاشمی در مراسم تشییع پیکر شهید مطهری.



نیامده بود. خاطر م هست که تشییع جنازه مفصلی برای ایشان ترتیب دادند. آقای فرجی که در آن زمان استاندار بود می گفت من رشادت‌ها و فداکاری‌های نغرات شما را بارها به چشم دیدم.

یک بار از سیمای شاهد، تلفنی با من مصاحبه کردند. در آنجا من این گله را مطرح کردم که چقدر خوب می‌شود که ما تنها به عکس شهید هاشمی در خیابان خیام بسنده نکنیم و برویم و از خانواده‌اش سراغ بگیریم که امروز در چه وضعیتی هستند و آیا به چیزی احتیاج دارند یا نه. شما چند دهه مسئولیت‌های امنیتی و وزارت کشور را به عهده داشته‌اید. سابقه ترور در کشور ما به سال‌های ۶۰ و ۶۱ برمی‌گردد و از سال ۶۱ به بعد این ترورها کم شدند. ترور شهید هاشمی در سال ۶۴ به نظر عجیب می‌رسد. دلیل آن را چه می‌دانید؟

عده‌ای از منافقین از سید کینه به دل داشتند، عده‌ای از اراذل و اوباش از سید مجتبی هاشمی دل خونی داشتند. او در جبهه هم فرد نمونه‌ای بود. شهید صیاد شیرازی را هم ۱۲ سال بعد ترور می‌کنند، چون هنوز کینه عملیات مرصاد در دلشان بود. البته من بعدها نتوانستم قضیه شهادت ایشان را دنبال کنم، ولی از بچه‌های اطلاعات که سوال می‌کردم، دو نفر ضارب ایشان پیدا نشدند.

اگر نکته خاصی در ذهن دارید بیان کنید؟

ایشان تقریباً با یک س سری دلخوری‌هایی از افرادی که در استان‌ها و سازمان‌ها مسئولیت داشتند، مسائلی پیش آمده بود. مثلاً ایشان زیاد مایل نبود که این ۱۰۰ اسلحه حتماً بازگردانده شود و از فلان کار این طور انجام شود. دوست داشت به یک دریایی متصل بشود و همین طور برود. در پایان اشاره می‌کنم که انقلاب حاصل خون این شهداست، شهدایی که نماز شبشان ترک نمی‌شد و با اخلاص به سوی شهادت رفتند. بنده هم بعد از ۳۷ سال که بازنشسته شدم، تعاونی‌ای را تشکیل دادم. این میز و پست و مقام‌ها همگی منتقل می‌شوند و موقتی هستند. خدا را شکر می‌کنم که نتوانستم این کارها را انجام بدهم. ■

وضعیت اسفناک ما طاعت آوردند. ما مهمات و نیروهای کمی داشتیم. اسفبارتر آنکه ارتش تابع بنی صدر بود و چیزی به ما نمی‌داد و هر شب تعدادی از بچه‌ها، یا شهید می‌شدند یا زخمی. شهید هاشمی بود که یک مقدار به بچه‌ها دلگرمی می‌داد.

شما دیگر ارتباطی با ایشان نداشتید؟

من تنها یک بار ایشان را در منطقه دیدم. فعالیت منافقین شدت یافته بود و آقای خسروشاهی هم تنها بود و پاسدار را می‌بایست یک نفر سازماندهی می‌کرد، امور اداری را انجام می‌داد. گاهی اوقات می‌شد که بچه‌ها عملیات‌هایی را انجام می‌دادند، ولی حاضر نبودند ۶ خط گزارش بنویسند. کم‌کم بچه‌ها را تشویق کردیم که این امور را رعایت کنند. به هر حال به هر علتی که بود، شهید هاشمی نتوانست پیش ما بماند.

شما در سفری پیش ایشان رفتید. آیا خاطره خاصی از آن سفر در ذهن دارید؟

خیر، من رفتم و برگشتم، ولی در آنجا صحنه بدی دیدم. حدود ۴۸ ساعت مانده بود به سقوط خرمشهر و شهر کاملاً خلوت شده بود. سگ‌های ولگرد همه جا بودند و بچه‌ها سنگر به سنگر، در کوچه‌ها با وسایل ابتدایی مبارزه می‌کردند. شهید هاشمی به مأموریت رفته بود و من نتوانستم ایشان را ببینم. بالاخره وقتی آقا سید برگشت، من در وزارت کشور بودم و دبیر مواد مخدر بودم. با او دیداری داشتم و گفتم: «شما به اندازه کافی، قبل و بعد از انقلاب دیتستان را اداء کرده‌اید، جبهه رفته و زخمی شده‌اید».

خداشاهد است که آقا مجتبی جزو معدود پاسدارانی بود که یک ربال از کیمته نگرفت. در آن زمان به مجردین بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ و به متاهلین ۲۰۰۰ تومان می‌دادیم. به یاد ندارم که آقا مجتبی آن لیست را هرگز امضا کرده باشد. مسئول امور مالی ما ستوان متدینی بود که می‌گفت: «این هم جزو افرادی است که حقوق نمی‌گیرد و یا می‌گوید بدهید به فلان کس». گاهی اوقات می‌گفتم: «آقا مجتبی این لباس‌ها و این پوتین‌ها را دیگر در بیآور». در جواب ما می‌گفت: «به جدم قسم، تا زمانی که صدام هست و تکلیف جبهه مشخص نشده، با همین لباس فروشنده‌گی می‌کنم». زمانی که از جبهه برگشت، کیمته ساماندهی بهتری پیدا کرده بود؛ یک عده بازنشسته شده و یک عده هم رفته بودند و صحبت از ادغام کیمته و ژاندارمری بود. آقا

مجتبی هم جزو تپ‌هایی بود که دوست داشت منطقه‌ای را به دستش بسپاری و کارهای عملیاتی را انجام بدهد و زیاد از کارهای روزمره و اجرایی خوشش نمی‌آمد.

از شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

آقا مجتبی توسط منافقین کوردل شهید شد. از او پنج فرزند به جا ماند و تمام باز این بچه‌ها به دوش همسرش گذاشته شد که شیرزنی بود و این بچه‌ها را بزرگ کرد. آقا، فرزند کوچک آقا مجتبی دو سه ماهه بود که پدرش شهید شد. شاید هم اصلاً به دنیا

سیدانصافاً در روزهایی که ضدانقلاب و ساواکی‌ها تعداد بسیار زیادی از مردم را می‌کشتند و هر روز ترورهای جدیدی صورت می‌گرفت، بسیاری فراتر از منطقه عمل می‌کرد و واقعا زندگی خود را فراموش کرده بود و در خدمت انقلاب بود.

آیا شهید هاشمی در کیمته برخورد خشن و تندی داشت یا رئوف بود؟ به طور کلی برخورد ایشان چگونه بود؟ خود بنده به طور کلی معتقدم که با خشونت نمی‌شود کارها را پیش برد. سید عمیقاً گرایشی به خشونت نداشت، فقط معتقد بود باید انسان وظیفه شرعی‌اش را انجام بدهد. من می‌گفتم وقتی به کسی مشکوک می‌شویم، اگر خلافش آشکار است که دستگیرش می‌کنیم، ولی اگر آشکار نباشد، باید او را تحویل دادستان داد تا هر تصمیمی را که از لحاظ شرعی شایسته باشد، بگیرد و ما هیچ حقی نداریم که حتی تلنگری به کسی بزنیم. من در ابتدا فکرمی‌کردم که این کار برای سید سخت باشد، ولی واقعا احترام خاصی برای انسان قائل بود و به حرف گوش می‌کرد.

یعنی هیچ برخورد خشنی نداشتند؟

همین طور است. من معمولاً ساعت ۱۰ شب خسته می‌شدم و به خانه می‌رفتم و ایشان به من می‌گفت: «حاج آقا! خیال‌تان راحت باشد. من هستم». ستاد مرکزی ما پارک شهر بود، ولی سید به ستادهای دیگر هم سرکشی می‌کرد و روز بعد گزارش کاملی را ارائه می‌داد.

بعد از شروع جنگ چه شد؟

برنامه کار کیمته ادامه داشت، ولی من احساس می‌کردم که این کارها سید مجتبی را اقتناع نمی‌کند. یک حالت ماجراجویانه داشت. دوست داشت در کارهای نو و ابتکاری حضور داشته باشد. او آمد و به ما گفت برای جبهه اعلام کرده‌اند و یک عده از بچه‌ها از ستادهای مختلف اعلام آمادگی کرده‌اند و می‌خواهند بروند. من هم می‌خواهم بروم و به این ترتیب اعزام شد.

آن روزها شهید چمران ستاد جنگ‌های نامنظم را شکل داده بود و کار می‌کرد. سید مجتبی هاشمی با آن هیکل و ابهت خاصی که داشت، مسئول یک قسمت از فداییان اسلام شد. بیشتر حوزه اینها آبادان بود. سردار قاسمی می‌گفت: «دلاری‌های شهید مجتبی بود که بچه‌ها با آن

